

کلیسا و توحید؛ توجیهات کلیسا در تبیین عدم تناقضات تثلیث و توحید و پاسخ آن‌ها

محمد کاشانی^۱

چکیده

الیستر مگ گراث اندیشمند مسیحی معتقد است، مشکل‌ترین مسأله‌ای که یک دانشجوی الهیات مسیحی با آن روبرو می‌شود درک صحیحی از آموزه تثلیث است. آموزه‌ای که ماورای منطق بشری و فراتر از عقل انگاشته می‌شود. از همین رو مشران مسیحی هنگامی که در صدد تبیین دکترین تثلیث بر می‌آیند، ده‌ها توجیه و مدل ارائه می‌کنند تا به گونه‌ای بتوانند تناقض موجود در تعریف تثلیث را مرتفع سازند. این تحقیق به بررسی انواع مختلف توجیهات مشهوری می‌پردازد که اندیشمندان و مشرین تثلیث‌گرا در توجیه این آموزه تبیین داشتند. بر اساس یافته‌های این پژوهش چنین نتیجه‌گیری می‌شود که هیچ کدام از توجیهات و تبیین‌های ارائه شده، صحیح و منطبق بر تعریف تثلیث نمی‌باشد. بسیار دیده می‌شود مشرین و شبانان مسیحی در دفاع از آموزه تثلیث، به نوعی به دامن یکی از بدعت‌های تثلیثی می‌افتند، یا مثال‌هایی مدالیستی مطرح می‌کنند، یا تثلیث را به سه جز تقسیم می‌کنند، یا در صدد شبیه‌سازی آموزه تثلیث با وحدت وجود و... می‌افتند که هیچ کدام از این تلاش‌ها، تلاش کافی‌ای به نظر نمی‌رسد. زیرا با تعریف راست کیشی تثلیث سازگار نیستند.

کلیدواژه‌ها: تثلیث، مدالیست، وحدت وجود، تمایز روابطی، مونارشیسم، تمایز زمان‌مند، اسما و صفات الهی، سنخیت، عقل.

۱. مدیر گروه مسیحیت موسسه آموزش عالی خاتم النبیین ﷺ.

مقدمه

اعتقاد به تثلیث اساس آموزه‌های مسیحیت را تشکیل می‌دهد و راز نخستین شمرده می‌شود؛ درست همان‌گونه که توحید، بنیاد اعتقادی اسلام به شمار می‌آید. بر همین اساس مسیحیان هر کاری را با نام «پدر، پسر و روح القدس» آغاز می‌کنند. در آغاز خوردن و هنگام ورود به کلیسا و نماز این عبارت را می‌خوانند و اولین چیزی که می‌آموزند اعتقاد به تثلیث است. هیچ آموزه‌ای همچون تثلیث در جان فرد مسیحی رسوخ نکرده است، با این حال، فهم آن نه تنها بسیار مشکل، بلکه غیرممکن است. مسیحیان معتقدند که «تثلیث» با حقایق برتر الهی مرتبط است و از همین رو عقل انسان از فهم آن ناتوان است. در نتیجه، تثلیث به مثابه رازی سرناگشوده باقی می‌ماند. آنسلم قدیس (۱۱۰۹ م) نیز وقتی تلاشش برای فهم تثلیث به نتیجه نمی‌رسد به این گزینه روی می‌آورد که «ایمان می‌آورم تا بفهمم - fides quaerens intellectum»^۱.

تحقیق «کلیسا و توحید» تحقیقی است که به شناخت و بررسی توجیهات مسیحیان در تبیین تثلیث می‌پردازد و نشان می‌دهد که تلاش مسیحیان برای عقل پذیر نشان دادن تثلیث، تلاشی ناموفق می‌باشد.

مسیحیت به عنوان بزرگ‌ترین دین جهان پیروان بسیاری دارد و بین این دین و دین مبین اسلام از ابتدای ظهور اسلام مناسبات زیادی در جریان بوده است. شناخت و بررسی صحیح تثلیث علاوه بر جایگاهی که در مسیحیت‌شناسی دارد، نقش مهمی نیز در مطالعات دینی ایفا می‌کند؛ و از آن‌جا که مبشرین مسیحی در گفتگوهای دینی توجیهات ناصحیحی از تثلیث ارایه می‌کنند ضروری است محققین با تعریف دقیق تثلیث و توجیهات غیر ارتدوکسی آن آشنا باشند.

متفکران مسیحی در طول تاریخ، همواره کوشیده‌اند تا به نوعی تثلیث را عقل‌پذیر جلوه دهند و رابطه بین منطق و تثلیث را به نحوی توجیه کنند؛ تلاشی که تا امروز ادامه پیدا کرده است. توجیهات مسیحیان برای عقلانی جلوه‌دادن مذهب خویش، به سه دسته کلی تقسیم می‌شود:

۱. توجیهاتی که به نوعی با تبیین صحیح تثلیث، متفاوت است. در این بخش، مسیحیان، ناگزیر از تعریف نادرست تثلیث شده و در دام بدعت‌های تثلیثی گرفتار آمده‌اند؛

۱. الستر مک‌گراث، درآمدی بر الاهیات مسیحی، ص ۴۷.

۲. در بخش دوم متفکران مسیحی براهین منطقی ارائه کرده‌اند.

۳. بخش سوم توجیهات متفکران مسیحی، برای همسان‌سازی دکترین تثلیث با دکترین‌های دیگر همچون وحدت وجود است.

سابقه پژوهش

مسئله تثلیث از دیرباز مورد توجه دانشمندان زیادی هم در دنیای اسلام و هم در دنیای مسیحیت، بوده و هر کدام به نحوی به این مسئله پرداخته‌اند. از جمله، التوحید والتثلیث، علامه بلاغی؛ الرد الجمیل لإلهیة عیسی بصریح الإنجیل: محمد غزالی.^۱

تعریف تثلیث

مسیحیان در عین اعتقاد به سه‌گانگی خداوند، خدای واحد حقیقی را نیز پذیرفته‌اند و نه تنها آن را انکار نمی‌کنند، بلکه بدان اذعان نیز می‌کنند. کتیکزم کاتولیک در این باره می‌نویسد:

تثلیث، واحد است. ما به سه خدا اعتراف نمی‌کنیم، بلکه به خدای واحد در سه اقنوم اقرار می‌کنیم. پس اقانیم تثلیث در یک الوهیت سهیم نیستند، بلکه هر یک از آن‌ها، «کامل خدا» هستند. اقانیم ثلاثه واقعاً از هم متمایز می‌باشند. آن‌ها از نظر شما با هم تفاوت دارند. (اما در حقیقت) وحدت الهی، سه‌گانه است.^۲

چنان‌که در اشاره شد، تعریف دقیق تثلیث، مشتمل بر ایمان به این چهار گزاره است:

(الف) در ذات خدا، سه شخص متمایز وجود دارد؛

(ب) هر شخص، کاملاً خداست؛

(ج) فقط یک خدای واحد حقیقی وجود دارد؛

(د) بین اشخاص تثلیث، تساوی وجود دارد.

اهمیت این تعریف از آن‌جا روشن می‌شود که متفکران مسیحی در تبیین آموزه تثلیث، بارها از مثال‌هایی استفاده می‌کنند که علاوه بر مخالفت با آموزه تثلیث، نوعی مغالطه و گریز از تناقض تثلیث با منطق نیز در این مثال‌ها دیده می‌شود.

1. should you believe in the trinity?, Watch Tower. Bible tract society of Pennsylvania.

2. Catechism of catholic church, 1993, p. 60.

الف: بخش اول

پس از روشن شدن تعریف صحیح تثلیث، بخش اول از توجیهات را بررسی می‌کنیم:

۱. تثلیث سه قسمتی

یکی از توجیهات رایج درباره تثلیث، تقسیم تثلیث به سه بخش مساوی است. این در حالی است که طبق اعتقادنامه‌های مسیحی، مسیحیان به خدای مرکب و سه بخشی معتقد نیستند و هر یک از اقاییم تثلیث را خدای کامل می‌دانند. برخی از توجیهاتی که در این زمینه بیان شده‌اند، عبارتند از:

توجیهات تثلیث سه قسمتی

➤ توبیه اول: مدل فورشید، نور و حرارت

برخی در مقام تمثیل برای وحدت در تثلیث (یگانگی در عین سه گانگی)، آن را به جرم خورشید، نور و حرارت تشبیه کرده‌اند که در عین سه گانگی، حقیقتی واحد دارند.

در کتاب تثلیث اقدس در مسیحیت^۱ می‌خوانیم:

اگرچه هر مثلی که از مخلوقات بیاوریم، ذات الهی را به درستی روشن نکرده و آن را کاملاً در نظر ما عیان و آشکار نمی‌سازد، ولی علاوه بر مثال فوق‌الذکر، شواهد و مثال‌های دیگری نیز می‌توان ذکر کرد. در بعضی از این مثال‌ها، یک نوع، دارای تعدد است که موافقت کامل با وحدت واقعی دارد. به عنوان مثال، در یک شعاع آفتاب، سه شعاع مختلف موجود است که اولی به روشنایی، دومی به حرارت و سومی به اثر شیمیایی تعلق دارد. با این وجود اما نمی‌توان این سه شعاع را طوری جدا کرد که مستلزم وجود اقسام سه‌گانه فوق‌الذکر باشند. برای روشن شدن مطلب، می‌توان مثال دیگری آورد: آتش و روشنایی و حرارت سه چیزند، اما در عین حال، یکی می‌باشند؛ زیرا هیچ آتشی، بدون روشنایی و حرارت نیست و روشنایی و حرارت نیز از جهت ذات و منشأ، با آتش متحدند. در اینجا می‌بینیم که بعضی از اقسام تعدد، نه تنها منافاتی با وحدت ندارند بلکه در بعضی موارد، همچون آتش، در خارج نیز محقق شده‌اند.

۱. این کتاب احتمالاً نوشته کشیش فنر آلمانی است.

از این مطالب، به این نکته پی می‌بریم که وجود سه اقنوم اقدس در توحید الهی، نه تنها برخلاف عقل نیست، بلکه برخی از مخلوقات خالق بزرگ جهان همچون آتش نیز مؤید این ادعا هستند. این امر در کلام خداوند نیز تعلیم داده شده است.

با کمی دقت، عدم ارتباط این مثال با مسئله مورد بحث روشن می‌شود. توضیح این که جرم خورشید و نور آن، مسلماً دو چیز هستند. نور نیز امواج مافوق قرمزی است که تفاوت آن با حرارت که عبارت است از امواج مادون قرمز، بسی روشن است. بنابراین اطلاق «واحد» بر این سه چیز نیز تسامحی و مجازی است. هم‌چنین هیچ‌یک از جرم و نور و حرارت، یک خورشید تام و تمام نیستند، بلکه بخشی از مفهوم آن را تشکیل می‌دهند، چنان که جرم خورشید منهای نور و حرارت کره سرد و خاموش است، درحالی که در آموزه تثلیث، هر یک از اقانیم ثلاثه، یک خدای کامل هستند.

➤ تومیه دوم: مدل خورشید و اشعه خورشید

برخی از تثلیث‌گرایان، از مثال اشعه و خورشید استفاده می‌کنند. به عقیده آن‌ها «چون پرتو نیز نور است، نه چیز دومی افزون بر خورشید و نه نوری دیگر...، بلکه زاده کامل و مناسب آن است... هیچ‌کس نمی‌گوید آن‌ها، دو نور هستند، ولی خورشید و پرتو دو چیزند».

در این تمثیل، اولاً، نسبت خورشید و پرتو، به صورت علی و معلولی، و خالق و مخلوقی در نظر گرفته شده است؛ درحالی که در تثلیث، پسر، مخلوق نیست، بلکه از ازل، خداست. ثانیاً، اشعه خورشید، یک خورشید کامل نیست، بلکه افاضه‌ای از خورشید است، ولی در تثلیث، هر کدام از اقانیم ثلاثه، یک خدای کامل را تشکیل می‌دهند.

➤ تومیه سوم: مدل تخم مرغ دارای زرده، سفیده و پوسته

طبق این تمثیل، همان‌طور که یک تخم مرغ، دارای پوسته، زرده و سفیده است، تثلیث نیز دارای پدر، پسر و روح القدس است. بنابراین همان‌طور که این سه ضلع، مجموعاً یک مثلث واحد را تشکیل می‌دهند، خدا نیز از سه اقنوم متفاوت به وجود آمده که با هم خدای واحد را تشکیل می‌دهند.

این مثال اگرچه در نگاه اول، منطقی به نظر می‌رسد، اما باز هم با تعریف تثلیث ناسازگار است؛ زیرا در مثال تخم مرغ، هر یک از پوسته و زرده و سفیده، بخشی از یک تخم مرغ هستند، نه یک تخم مرغ کامل؛ درحالی که بنا بر آموزه تثلیث، هر

یک از پدر، پسر و روح القدس، یک خدای کامل هستند. به عبارت دیگر، ما در تثلیث، سه بخش از یک تخم مرغ را نداریم، بلکه با سه تخم مرغ مواجهیم که در عین حال، یک تخم مرغ‌اند؛ پارادوکسی که از آن، با عنوان راز تثلیث یاد می‌شود.^۱

➤ توجیه چهارم: مدل شبدر با سه برگ

برخی تثلیث را به برگ شبدری تشبیه می‌کنند که در عین اینکه یک برگ شبدر است، از سه گلبرگ تشکیل شده است. بطالان این مثال نیز روشن است؛ زیرا هر یک از گلبرگ‌های شبدر، بخشی از آن را تشکیل می‌دهند، نه این که یک شبدر کامل باشند؛ درحالی که در تثلیث، هر یک از اقاییم، به تنهایی یک خدای کامل‌اند، نه بخشی از آن.

➤ توجیه پنجم: مدل انسان با روح و جسم

برخی از مبشرین مسیحی مدل انسان و روح را پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند: «همان طور که انسان، روح و جسم است، تثلیث نیز از پدر و پسر تشکیل شده است».

این تمثیل نیز مانند تمثیل‌های قبلی نادرست است؛ زیرا انسان از روح و جسم تشکیل شده که هر دو یک موجود مرکب را تشکیل می‌دهند؛ درحالی که مسیحیان، هر یک از مسیح، پدر و روح القدس را یک خدای کامل می‌دانند.

➤ توجیه ششم: مدل یک بدن با سه سر

برخی از هنرمندان قرون وسطا، تثلیث را به صورت یک سر که دارای سه چهره مجزا است، نقاشی کرده و بدین وسیله خدای تثلیث را همچون بدنی دانسته‌اند که سه سر دارد.

اما این تشبیه نیز توضیح درستی در مورد تثلیث نیست؛ زیرا وجود سه سر، وجود سه مرکز تفکر مختلف و سه موجود و ذات مجزا را در پی دارد که در این صورت، با سه موجود متباین مواجه هستیم، نه با یک موجود. اگر بدن چنین افرادی به هم بچسبد و یکی شود نیز، این سه، سه موجود ناقص الخلقه را تشکیل می‌دهند. بنابراین هیچ کس، آن‌ها را یک نفر نمی‌داند، بلکه آن‌ها را سه موجود ناقص الخلقه می‌شناسد. این در حالی است که مسیحیان تثلیثی، تنها به یک خدا باور دارند، نه سه خدای به هم چسبیده را.

1. Karl Barth and Geoffrey William Bromiley, vol. 1, p. 348-49.

➤ توجیه هفتم: مدل یک مثلث با سه ضلع

در این تمثیل، همان‌طور که از نامش پیداست، خدای سه‌گانه به سه ضلع مثلث تشبیه شده است که در عین سه تا بودن، مجموعاً یک مثلث واحد را تشکیل می‌دهند.

اما این تمثیل نیز نادرست است؛ زیرا به هر یک از سه ضلع مثلث، خدا گفته نمی‌شود، بلکه این سه ضلع مجموعاً، یک مثلث را تشکیل می‌دهند؛ درحالی‌که هر یک از اقاییم سه‌گانه مسیحیان، به تنهایی خدای کامل‌اند، نه این‌که مجموعاً یک خدای واحد را تشکیل دهند.^۱

۲. تثلیث مدالیستی

یکی از بدعت‌های رایج در تثلیث که سابلیوس (۲۱۷ م) به وجود آورد، بدعت مدالیستی یا حالت‌گرایی است.^۲ سابلیوس معتقد بود یک خدا بیشتر وجود ندارد، اما در حالت‌های مختلف ظهور پیدا می‌کند:

او ابتدا در نقش خالق و قانون‌گذار ظاهر شده و خدای پدر نام می‌گیرد. سپس با پوشش جسمانی، به زمین می‌آید و پس از آن که به صلیب کشیده می‌شود و می‌میرد، دوباره زنده شده و در نقش خدای نجات‌دهنده ظهور می‌کند که در این حالت، از وی به‌عنوان خدای پسر یاد می‌شود. آن‌گاه همین خدا، در نقش کسی که تقدیس می‌کند و حیات جاودان می‌بخشد، مکشوف شده و روح القدس نام می‌گیرد. بنابراین میان سه شخص تثلیث، جز از نظر ظاهری و زمانی، هیچ‌گونه تفاوتی نداشته و عناوین پدر، پسر و روح القدس، در حقیقت سه نام مختلف برای یک خدای واحد هستند.^۳

این اعتقاد گرچه امروزه نیز طرفداران معدودی دارد، ولی از نظر عموم مسیحیان، بدعتی مطرود شناخته می‌شود؛ زیرا آموزه تثلیث، از سه شخصیت متفاوت حکایت می‌کند، نه از یک شخصیت که دارای سه حالت است.

در ادامه به برخی از مدل‌های مشهوری که مبشرین مسیحی ارائه و آموزه بدعت مدالیستی را ناخواسته ترویج کرده‌اند، می‌پردازیم. اما لازم است گفته شود که بدعت

1. Karl Barth and Geoffrey William Bromiley, vol. 1, p. 348-49.

2. Kenneth S. Latourette, vol. 1, p. 144-146.

۳. مک‌گراث، ۳۸۵، ص ۳۲۸.

مدالیستی، اگرچه از اشکالات منطقی تثلیث مصون است، ولی اشکالات منطقی در باره تجسد، کماکان بر آن وارد است.

توجیهات و مدل‌های تثلیث مدالیستی

مدل‌های ترویج دهنده آموزه مدالیستی، به قرار زیرند:

➤ توجیه اول: مدل یک مرد با سه شفصیت

مثال دیگر مبشرین مسیحی برای توجیه تثلیث، مردی است که در عین یکی بودن، هم پدر، هم فرزند و هم همسر است.

این تمثیل اما نادرست است؛ زیرا در این مثال، یک شخص وجود دارد که «بر حسب وضعیت‌های مختلف»، حالت‌های متفاوتی به خود می‌گیرد، درحالی‌که در تثلیث، با سه شخصیت مواجهیم نه یک شخصیت.

➤ توجیه دوم: مدل یک لیوان آب در سه حالت جامد، مایع و گاز

توجیه دیگر برای تثلیث، لیوان آبی است که در عین وحدت، به سه حالت جامد، مایع و گاز در می‌آید.

با قبول این تمثیل، یا باید وجود سه حالت برای شخص واحد را قبول کنیم و به بدعت مدالیستی گرفتار شویم و یا با قبول وجود سه شخصیت، بدعت سه خدایی را بپذیریم.

➤ توجیه سوم: مدل برنامه نجات

برخی مبشرین مسیحی، برنامه نجات را برنامه‌ی واحدی می‌دانند که البته سه کارکرد متفاوت دارد: شخصی که خلق می‌کند، شخصی که ما را با مرگ خود نجات می‌دهد و شخصی که ما را از درون، به سوی خدا هدایت می‌کند. طبق نظریه مزبور، شخص واحد، سه عمل را انجام می‌دهد و اساساً چیزی به نام «سه شخص» وجود ندارد. این در حالی است که آموزه تثلیث، بیانگر وجود سه شخصیت جدا از هم است، نه یک شخص دارای سه عملکرد.

➤ توجیه چهارم: مدل سه وضعیت

جان مک کواری، از الهی‌دانان مسیحی، معتقد است خدا در سه وضعیت قرار دارد: پدر، وجود ازلی، پسر، وجود بیانگرنده و روح القدس، وجود وحدت‌بخش است.

این در حالی است که باز هم با یک شخص در سه حالت متفاوت روبه‌رو هستیم، نه سه شخص. در این جا با سؤال دیگری نیز روبه‌رو می‌شویم و آن این‌که اگر مسیحیت به جای سه شخصیت، به وجود چهار شخصیت در خدا اعتقاد داشت، آیا این مدل، وجود چهارمی را نیز در خدا تعریف نمی‌کرد!

➤ توجیه پنجم: مدل حافظه، ادراک و اراده

برخی از متفکران مسیحی، تثلیث را به عقل تشبیه می‌کنند. به نظر ایشان، همان‌گونه که عقل در عین یگانگی، از سه حالت حافظه، اراده و ادراک تشکیل شده است، خدا نیز در عین عینیت در سه قالب پدر، پسر و روح القدس، یگانه است. نادرستی این مدل نیز پر واضح است؛ زیرا عقل، موجود واحدی است که دارای سه کارکرد است؛ درحالی‌که آموزه تثلیث، از سه شخصیت مباین با یکدیگر سخن می‌گوید. درباره این مدل، در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.

➤ توجیه ششم: مدل ریاضیاتی یک ضربدر یک

مسیحیان، تناقض بین سه‌تایی و یگانگی، خداوند را با تشبیه به ضرب یک در یک در یک حل می‌کنند. به باور ایشان، همان‌گونه که حاصل ضرب یک در یک در یک، باز هم یک است، سه خدای تثلیث نیز در حقیقت یک خداست. بطالان این راه حل ناگفته پیداست؛ زیرا برای شمارش سه شیء متمایز، می‌بایست آن‌ها را با هم جمع کرد، نه ضرب. بر فرض استفاده از ضرب هم می‌بایست از عبارت ۱×۳ استفاده کرد که حاصل آن هیچ‌گاه یک نمی‌شود.

➤ توجیه تثلیث با اعتراف به سه فدایی

یکی از مدل‌های رایج مبشرین مسیحی در توجیه تثلیث، استفاده از تمثیل‌هایی است که بیش از آن‌که نشان‌دهنده تثلیث مسیحی باشند، اعتقاد به سه خدا را اثبات می‌کند.

طبق این توجیه، تثلیث، مشتمل بر سه وجود برابر، مستقل و خودسالار است که هر یک دارای ماهیتی الهی‌اند؛ مانند سه انسان که در عین این‌که هویت هر یک مستقل از دیگری است، هر سه بشرند. تمثیل‌های آبای کاپادوکیه، به همین مطلب اشاره دارند.^۱

در ذیل به یکی از این مدل‌ها که بر خلاف آموزه تثلیث، وجود سه خدا را اثبات می‌کنند، اشاره می‌کنیم:

➤ مدل یک خانواده با سه عضو

در این مدل، تثلیث به خانواده‌ای تشبیه شده که دارای سه عضو پدر، پسر و مادر است و نام خانوادگی همه آن‌ها، خداست. هر یک از اعضای این خانواده، در عین

۱. مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۲۹.

تمایز با یکدیگر، کاملاً خدا هستند: پدر کاملاً خداست، پسر کاملاً خداست و مادر نیز کاملاً خداست.

با توجه به مطالب گذشته در تعریف صحیح تثلیث، نادرستی این تمثیل نیز آشکار می‌شود؛ زیرا در این مثال، خدا، جامع اعتباری افراد این خانواده است، نه جامع حقیقی آن‌ها، درحالی که کلیسا خدا را امری واقعی می‌داند، نه امری اعتباری و ذهنی صرف. ایستر مک گراث نیز این توجیه را برنتابیده و گفته:

طبق این نظریه، می‌توان تثلیث را به کل، و سه شخص تثلیث را به جزء تشبیه کرد. در این صورت، هر یک از افراد، علی‌رغم سهیم بودن در طبیعت مشترک، فردیت خود را نیز حفظ می‌کند. این توجیه با روح تثلیث منافات دارد.^۱

۳. تثلیث مونارشیانیسم

همان‌طور که گذشت، یکی از بدعت‌های تثلیث، بدعت سلطنت‌گرایی است. قائلان به این بدعت، ضمن قبول الوهیت خدای پدر و خدای پسر، بر این باورند که خدای پدر، بزرگ‌تر است و خدای پسر و خدای روح‌القدس، در درجه پایین‌تری از وی قرار دارند.^۲ این درحالی است که مسیحیان، پسر را که مولود جاودانی از پدر است و روح‌القدس را که از ازل، از پدر و پسر صادر می‌شود، کمتر از پدر ندانسته و آن‌ها را در الوهیت، با وی مساوی می‌دانند.^۳ با وجود این، در برخی از مدل‌های تثلیث، بدعت سلطنت‌گرایی به چشم می‌خورد.

توجیهات تثلیث مونارشیانیسم:

➤ توجیه اول: مدل یک فدای بزرگ و دو فدای کوچک

اریجن (۱۸۵ - ۲۵۵ م) معتقد بود پسر به همان مفهومی که پدر خداست، خدا نیست.^۴ به باور وی، پسر نیز خدایی ازلی اما کوچک‌تر از خدای پدر است، ولی کلیسا این نظریه را بدعت دانست و آن را به شدت نفی کرد. دلیل این نفی، عدم امکان تساوی بین شخصیت‌های تثلیث بود؛

۱. مک گراث، ۱۳۸۵، ص ۲۳۰.

2. "Monarchians", in: Catholic Encyclopedia.

۳. استوارت الیوت، ۲۰۰۷، ص ۷.

۴. همان، ص ۹۱.

زیرا خدا می‌بایست از همه چیز، برتر و بزرگ‌تر باشد. بنابراین خدای پسر که خدایی برتر از او وجود دارد، نمی‌تواند خدا باشد.

➤ توجیه دوم: مدل یک فدا با دو تجلی

به اعتقاد برخی از مبشران مسیحی، خداوند به دلیل علاقه به حضور در میان بشر، در قالب مسیح متجسد شد. بنابراین مسیح تنها تجلی خدای پدر است، نه خدایی در کنار او.

این نظریه، ضمن ابتلا به اشکال مدالیستی، به نوعی در دام بدعت سلطنت‌گرایی نیز افتاده است. بر اساس این نظریه، مسیح تنها تجلی خدای پدر بوده است و شخصیتی در عرض او نیست و این مطلبی است که در تعارض با آموزه‌های مسیحیت مبنی بر وجود سه خدا در عرض هم است. «لوهیت مسیح به خاطر تجلی خداوند» نیز در حقیقت تقریری دیگر از بدعت سلطنت‌گرایی است؛ زیرا مسیح را در رتبه‌ای پایین‌تر از خدای پدر قرار می‌دهد، تا آن‌جا که در صورت عدم تجلی خدای پدر، مسیح هیچ‌گاه به‌وجود نمی‌آید. این در حالی است که مسیحیان قائل به ازلیت و هم‌رتبه بودن مسیح با خدای پدر هستند.

ب: بخش دوم

در این‌جا، به بررسی بخش دوم از توجیهات تثلیث می‌پردازیم. در این بخش با دیدگاه متفکرانی مسیحی مواجه می‌شویم که نه تنها آموزه تثلیث را امری منطقی و مطابق با خرد می‌انگارند بلکه تصور خدایی غیر از خدایان سه‌گانه را نیز غیر منطقی می‌شمارند.

برخی از این توجیهات، از این‌جا قرارند:

۱. سنخیت و تثلیث

یکی از اندیشمندان بزرگ مسیحی به نام آگوستین، تبیین متفاوتی را از تثلیث ارائه می‌کند. او در عین اعتقاد به تمایز سه شخصیت تثلیث، عملکرد هر شخص از اشخاص تثلیث را عملکرد کل تثلیث می‌داند. وی که دغدغه زیادی برای عقلانی نشان دادن تثلیث دارد، تلاش می‌کند تا با ارائه تشبیهی مناسب، تثلیث را عقلانی جلوه دهد:

الف خدا جهان را با نشان خود خلق کرد.

ب اشرف مخلوقات، انسان است و اشرف قوای انسان نیز عقل اوست. بنابراین عقل هم باید نشان خدا را داشته باشد.

ج عقل، نمادی از تثلیث است؛ زیرا همان طور که در خدا، سه شخص وجود دارد (پدر، پسر و روح القدس)، عقل نیز از معرفت، محبت و ذهن - یا به تعبیر دیگر از حافظه، ادراک و اراده - تشکیل شده است.^۱ رسالهٔ توماس آکویناس در باب تثلیث نیز در حقیقت شرح فصیحانه این نظریه است.

نقد

با توجه به توجیه آگوستین، می توان تصور کرد که اگر مسیحیان برای خداوند به جای سه شخص، به چهار شخص معتقد بودند، آگوستین مجبور بود عقل را متشکل از چهار جزء بداند. او برای این کار، احتمالاً اجزایی همچون وجدان، استدلال، احساس و... را نیز به عقل اضافه می کرد. علاوه بر این، باید گفت هیچ یک از حافظه و ادراک و اراده، ذهن نیستند، بلکه مجموع آن ها ذهن را تشکیل می دهند. به دیگر سخن، این مدل، خدا را به صورت مجموعه ای از شخصیت ها فرض کرده است؛ درحالی که هر یک از افراد تثلیث، به تنهایی خدا هستند، نه این که مجموع آن ها، خداوند را به وجود آورد.

گفتنی است گرچه بین علت و معلول باید سنخیت وجود داشته باشد، ولی نیاز به وجود شباهت بین خدا و مخلوقات نیست؛ زیرا علت ایجاد موجودات اراده خداست، نه ذات خدا، و اراده صفت فعل خداست و نه ذات الهی.

۲. برهان رابطه آگاهی در خدا^۲

یکی دیگر از براهین برای منطقی نشان دادن تثلیث، برهان آگاهی در خداست. این برهان عبارت است از:

خدا، عالم است، خدا، خود را می شناسد^۳، در خدا، هم شناسنده و هم شناسایی شده وجود دارد.

شناسنده و شناسایی شده، یک وجودند و یا به تعبیری دیگر، هم ذات اند.

شناسنده و شناسایی شده، در رابطه شناخت، متمایز هستند؛ چرا که طرفین یک رابطه، با یکدیگر متغایرنند.

متفکران مسیحی می گویند این برهان، بیان شیوایی از آموزه تثلیث است که بر اساس آن، خدایان سه گانه در عین وحدت ذاتی، از نظر رابطه، متعدد می شوند.

۱. استوارت، ۲۰۰۷، ص ۳۳۲.

2. Procession of intellect.

3. self-aware.

بوئتیوس، فیلسوف شهیر قرن هفتم، می‌نویسد: «ذات خدا، یگانگی او را در برگرفته و روابط، موجب تثلیثِ وی می‌شوند»^۱.

در این تعریف، «شناسنده» که منشأ و ریشه «شناخته‌شده» در رابطه شناخت است، خدای پدر است. «شناخته‌شده» نیز ادراک خودی^۲ و ذاتی خدا بوده و بر این اساس می‌بایست خدای پسر باشد؛ زیرا اوست که به عنوان «کلمه خدا» (یوحنا ۱:۱) و «تصویر ذاتی خدا» (عبرانیان ۱:۳) معرفی شده است.^۳

دانشنامه کاتولیک^۴ می‌نویسد:

خدا، از ازل، در خود می‌اندیشید و از خود آگاه بود. وی با خودآگاهی خویش، اندیشه‌ای ذاتی از خود به وجود می‌آورد که کلمه نام داشت. اکنون هر عمل «شناخت» و «آگاهی» با تولید تمثالی از موضوع «شناخته‌شده» به آن جام می‌رسد. بر این اساس، فرایند مذکور، با مولود شدن منطبق می‌گردد؛ ولادتی که به معنای تولید یک وجود، از وجودی زنده و سهیم کردن [عینی] ذاتش است.^۵

توماس آکویناس،^۶ فیلسوف بزرگ قرون وسطا می‌گوید:

در خود فاعل (= خدا) می‌بایست صدوری (= رابطه منشأ به مبدأ) درونی... وجود داشته باشد. واضح است که این صدور، بر شناختی منطبق است که در خود «شناسنده» باقی می‌ماند. از این رو وقتی موضوعی را می‌شناسیم، بر اساس حقیقت شناخت، چیزی به نام ادراک و تمثال آن موضوع شناخته شده در ما ایجاد می‌شود؛ ادراکی که نتیجه‌ی قدرت شناخت و صدوری از آگاهی ما از آن موضوع است. این ادراک... همان کلام دل (= ادراک درونی) است که با کلام صوتی (= سخن گفتن) بیان می‌شود و متجلی می‌گردد.^۷

آنتون گانتر،^۸ فیلسوف کاتولیک نیز، درباره خودآگاهی خدا می‌نویسد:

1. Aquinas, Thomas, 1948, Question 28, Article 3.

2. self-conception

۳. لازم به تذکر است که کلمه و تصویر ذاتی درونی، از آنجا که در اشاره به تفکر و دید درونی خدا آمده‌اند، بیانگر ادراک خودی خدا می‌باشند.

4. Catholic Encyclopedia.

5. Forget, Jacques, 1910, Vol. 7.

6. Thomas Aquinas.

7. Aquinas, Thomas, 1948, Question 27, Article 1.

8. Anton Gunther.

تمایز آنان [= خدای پدر و خدای پسر] باید در مرحله پس از فعل آگاهی روشن شود، آنجا که وجود پدر و پسر، بر هم منطبق اند... [در این فعالیت] پدر و پسر، شناسنده و شناخته شده [هستند].^۱

پاسخ

خلاصه آنچه گذشت، این بود که خداوند متعال، به مقتضای علم نامتناهی اش، به خود علم حضوری نسبت دارد. علم خدا به خود، در صورتی متصور است که یک عالم، یک معلوم و یک علم وجود داشته باشد. در نتیجه تثلیث و وجود خدایان سه گانه اثبات می گردد.

اما این معادله منطقی نیست؛ زیرا علم خدا به خود، دلیل بر تمایز ذات نیست و برعکس با توجه به معنای علم در خصوص خدای متعال، دلالت بر وحدت و بساطت ذات می کند. توضیح این که فلاسفه علم را به علم حضوری و علم حصولی تقسیم می کنند. علم حضوری، یعنی «حضور ذات شیء است نزد ذهن بدون وساطت مفهومی». علم حضوری در مقابل علم حصولی است که به معنای «حضور مفهومی شیء در ذهن» است. بنابراین در علم حصولی، ذات شیء، نزد ذهن حاضر نیست؛ بلکه به واسطه مفهوم و صورت عقلیه اش حاضر می شود.^۲ حضور نیز به معنای عدم غیبت است، نه به این معنا که شیء، خویش را از خود منفک می سازد و با قراردادن آن در مقابل خویش، به آن علم پیدا می کند؛ زیرا آن چیزی که در مقابل شیء قرار می گیرد، یا خود شیء است و یا غیر آن. در صورت اول، حقیقتاً تمایزی بین این دو وجود ندارد و ما این تمایز را صرفاً تصور و اعتبار کرده ایم. در صورت دوم نیز علم، علم به شیء نخواهد بود، بلکه علم به غیر شیء است. حاصل این که در موارد علم حضوری، تنها یک شیء وجود دارد که به خودش علم پیدا می کند، نه این که وجود دیگری را از خود منفک سازد و سپس به آن وجود منفک شده، علم پیدا کند. علاوه بر این، لازمه این انفکاک، بازگشت علم حضوری به علم حصولی است؛ زیرا این دوگانگی تنها در علم حصولی است که معنا پیدا می کند، نه در علم حضوری.

پس وقتی کسی می گوید «من به تشنگی خود یا به خودم علم دارم»، به این معنا نیست که آن شخص، خویش را در عالم خارج، از خود منفک می کند و سپس با دیدن، حس کردن و یا بوییدن آن «من منفک شده از خود»، به خویش علم پیدا می کند، بلکه همه چیز، در درون یک «من» بسیط خلاصه شده است و تمایز موجود

۱. بازیابی تیر ۹۱/ از وب سایت تثلیث. (Due, William J. La, 2003, p. 86).

۲. مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ج ۲، درس ۴۹.



در جمله «من به خودم علم دارم»، تمایزی اعتباری، اضافی و غیرحقیقی است که هیچ واقعیتهایی در عالم خارج ندارد.

این ادعا نیز به بساطت خدا نیز لطمه وارد می‌کند؛ زیرا پس از آن که علم خدا به خویش، منجر به تعدد ذات الهی گردید، ذات خدا، مرکب می‌شود و به اجزای خویش نیازمند می‌گردد؛ درحالی که او بی نیاز مطلق است.

باری، گذشته از اشکالات فوق، این برهان با تعریف صحیح تثلیث نیز در تنافی است؛ چرا که تثلیث، در پی اثبات سه اقنوم واقعی و جدا از هم است؛ درحالی که این برهان، تنها سه وجود اعتباری (= شناخت) را ثابت می‌کند.

علاوه این، از آن جا که پدر، پسر و روح القدس، عین یکدیگرند، وقتی بر اثر خودشناسی خدا، دو شخص متمایز و مختلف به وجود می‌آید، لازم می‌آید که از خودشناسی هر یک از پسر و روح القدس نیز دو شخص متمایز تولید شود. هم‌چنین اشخاصی که بر اثر این خودشناسی پدید می‌آیند، نیز وقتی به خودشان علم پیدا می‌کنند، اشخاص دیگری را به وجود می‌آورند و بر همین منوال، این تسلسل تا بی نهایت ادامه خواهد یافت.

۳. برهان رابطه‌ی محبت در خدا^۱

برهان دیگر مسیحیان برای اثبات تثلیث، برهان رابطه محبت در خداست. شکل این برهان، این چنین است:

خدا بهترین و کامل‌ترین است.

وجود محبت و عشق، بهتر از نبود آن است.

در خدا، عشق وجود دارد.

در خدا، عاشق و معشوقی وجود دارند (بر اساس وجود عشق که بدون وجود

عاشق و معشوق، محال است).

در خدا، محبتی از عاشق به معشوق صادر شده است (بر اساس

معنای «محبت»).

عاشق و معشوق و عشق، در ذات، یکی‌اند. (چرا که عمل محبت، در

یک وجود آن جام می‌شود).

عاشق و معشوق و عشق، از جهت رابطه، مجزا هستند (چرا که هر یک از

طرفین و صدور، یک رابطه دارند).

1. Procession of love.

این مقدمات از آن‌جا که خدا را دارای یک وجود و سه رابطه متمایز می‌دانند، بیانگر تثلیث‌اند.

ریچارد سنت ویکتور،^۱ از فلاسفه و نظریه‌پردازان مسیحی که معمولاً برهان محبت در خدا، به وی نسبت داده می‌شود، در این باره می‌نویسد:

پیش‌تر آموختیم که در والاترین و کامل‌ترین نیکوی جهان شمول (= خدا)، وفور و کمال نیکویی وجود دارد. از طرفی، وقتی نیکویی کامل وجود داشته باشد، محبت اقدس نمی‌تواند از آن غایب گردد؛ زیرا چیزی بهتر و کامل‌تر از محبت وجود ندارد... حال برای وجود محبت، لازم است محبتی در جهت شخص دیگری صادر گردد. بنابراین در جایی که اشخاص، متعدد نباشند، واضح است که محبت هم نمی‌تواند وجود داشته باشد.^۲

ویلیام لین کریگ،^۳ از برجسته‌ترین فیلسوفان مسیحی معاصر، برهان ریچارد سنت ویکتور را تأیید کرده و آن را نشانه ارجحیت خدای تثلیثی بر توحیدی مطلق دانسته است. وی می‌گوید:

خدا بر اساس تعریف، بزرگ‌ترین وجود ممکن است؛ زیرا اگر وجودی بزرگ‌تر از وی تحقق یابد، آن وجود، خداست. بر این اساس خدا می‌بایست کامل‌ترین نیز باشد؛ چون در صورت وجود نقص در خدا، وی بزرگ‌ترین وجود ممکن نخواهد بود. هم‌چنین این وجود کامل، باید به مهرورزی نیز آراسته باشد؛ زیرا محبت، کمالی معنوی است و از این رو برای یک شخص بهتر است که مهرورز باشد تا نامهرورز. نتیجه این‌که خدا می‌بایست وجودی کامل و مهرورز باشد. از طرفی، طبیعت محبت این است که شخصی، به شخصی دیگر مهر بورزد. بنابراین لازمه مهرورزی خدا، این است که به شخص دیگری محبت کند، اما این شخص دیگر کیست؟ به طور قطع او نمی‌تواند آفریده و مخلوق باشد؛ زیرا آفرینش، حاصل اراده آزاد خداست، نه نتیجه طبیعت وی. به دیگر سخن، اگرچه محبت به ذات خدا متعلق است، ولی آفرینش، تعلق به ذات وی ندارد. خدا لزوماً مهرورز است، ولی لزوماً آفریننده نیست. بنابراین می‌توان جهان امکان‌پذیری را تصور کرد که در آن، خدا مهرورز مطلق است، بی‌آن‌که آفریده‌ای وجود داشته باشد. در نتیجه شخص

1. Richard of St. Victor
2. Wippel, 1969, Vol. P 223.
3. William Lane Craig.

آفریده شده، نمی‌تواند مصداق شایسته شخص محبوب خدا قرار گیرد. دلیل دیگر این که به دلایل علمی، اشخاص آفریده شده، از ازل وجود نداشته‌اند؛ درحالی که مهرورزی خدا ازلی است. بنابراین آن شخصی که مورد مهرورزی خداوند قرار می‌گیرد، می‌بایست درون [ذاتی] خدا باشد.^۱

آگوستین قدیس^۲ نیز درباره لزوم تعدد اشخاص در جهت وجود محبت می‌گوید:

«اما محبت، هنگامی است که شخصی محبت ورزد و چیزی مورد

محبت واقع شود».^۳

در نوشته‌های چارلز سندرز پیرس،^۴ از منطق دانان مشهور آمریکایی^۵ نیز تعریف فوق از محبت به چشم می‌خورد.

بدین سان وجود محبت در خدا، متوقف بر وجود طرفینی است که صدور محبت از یکی به دیگری را تصحیح می‌کنند. این طرفین (= عاشق و معشوق)، بر اساس تعریف محبت و همچنین رابطه میانشان، می‌بایست جدا از یکدیگر و البته از محبت نیز متمایز باشند؛ زیرا مراد از محبت، محبت صادر شده است؛ درحالی که طرفین این رابطه، «صادرکننده محبت» و «گیرنده محبت» اند.

بنابراین روشن می‌شود که برای اثبات به حقایقی چون «آگاهی مطلق» و «کمال نیکویی» خدا، چاره‌ای جز اذعان به تکثر و تعدد سه‌گانه وی در روابط و یگانگی او در ناحیه ذات نداریم. در نتیجه «خدا باید تثلیث باشد».^۶

پاسخ

محبت به معنای دوست داشتن است و حقیقت آن در مجردات و انسان‌ها متفاوت است. محبت در انسان‌ها، حالتی نفسانی است که از علم به مسئله‌ای مطابق با طبع انسانی ناشی می‌شود. این معنا، در مجردات و خدای متعال محال است؛ زیرا مجردات، وجودات یکپارچه و بسیطی‌اند که حالت و انقلاب در آن‌ها راه ندارد. بنابراین محبت در خداوند متعال و مجردات، همان علم او به کمال و زیبایی ذات است، بی‌آن که حالت یا انقلابی را موجب شود. همچنین در مباحث گذشته اثبات کردیم که علم حضوری خداوند به خود و اشیا، دوئیت واقعی را موجب نمی‌شود و تنها

1. William Lane Craig vs. Shabir Ali, 2002.

2. St. Augustine.

3. Augustine, Saint. Trinity. book VIII , chapter 10. P, 1998

4. Charles Sanders Peirce.

5. Peirce, Charles S. Chance, 1998., p. 268.

۶. بازیابی تیر ۱۳۹۱، از وب سایت تثلیث.

افتراقی اعتباری را به وجود می آورد. از ضمیمه کردن این مطلب به آنچه در سطور قبلی مبنی بر ترادف محبت با علم آمد، نتیجه گرفته می شود که محبت به ذات نیز نمی تواند موجب دوئیت واقعی شود و دو موجود حقیقی را پدید آورد. بنابراین وقتی گفته می شود که «خدا به خودش محبت دارد» یا «ذاتش، محبوب خودش است»، عاشق و معشوق (که مبتنی است بر عالم و معلوم) هر دو، یک ذات بسیط که به اعتبار جدایی منشأ حب (ذات خدا) و متعلق آن (ذات خدا) در ذهن انسان، به عنوان دو چیز لحاظ می شوند، وگرنه در عالم خارج بیش از یک واقعیت ندارند.

مثال دیگری که می توان برای این بیان این مطلب آورد، محبت انسان به خود است. وقتی می گوییم «من، خود را دوست دارم»، در این جا «من عاشق» و «من معشوق» در عالم خارج دو شیء متمایز نیستند، بلکه تنها یک «من» واقعی وجود دارد که به اعتبار فاعلیت محبت، «عاشق» و به اعتبار مفعولیت آن، «معشوق» نام می گیرد.

اشکال به این که «فاعل و مفعول به لحاظ منطقی نمی توانند یکی باشند» نیز در صورتی وارد است که فعل دارای حقیقتی غیر از فاعل و مفعول باشد؛ مانند جمله «من، فرزندم را دوست دارم» که فعل آن یعنی «محبت من»، غیر از «من» فاعل و «فرزند» مفعول است، اما در محبت انسان به ذات خود، تنها یک واقعیت وجود دارد و تفاوتی واقعی بین «محبت من»، «من» فاعل و من «مفعول» وجود ندارد. تمایز اعتباری نیز تنها به جهت وجوب تفاوت - و لو اعتباری - بین فاعل و مفعول و تصحیح حمل در جمله خبریه است اما ارتباطی به عالم واقع ندارد.

باری، علاوه بر این پاسخ، پاسخ های دیگری نیز در مورد خود شناسی خدا از خویش مطرح شده است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. خداوند، بسیط محض است. بنابراین اگر محبت خدا به خودش، منجر به تعدد شخص در ذات الهی شود، ذات الهی مرکب می گردد؛ امری که علاوه بر تنافی با بساطت وی، منجر به نیاز مرکب به اجزاء می شود؛ درحالی که خداوند، بی نیاز مطلق است.

۲. در مثال علم خدا به ذات خویش، وجود سه اعتبار متمایز اثبات می شود؛ درحالی که آموزه تثلیث، بیانگر سه شخصیت حقیقی متمایز است، نه سه وجود صرفاً اعتباری.

۳. اگر محبت خدا به خودش، دو شخص متمایز را به وجود آورد، لازم می‌آید که محبت معشوق به خودش هم منجر به تولید عاشق و معشوقی دیگر شود و همین‌طور این سلسله تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند. از مطالب فوق روشن شد که سه‌گانگی ذات الهی، چه از راه علم حضرت حق به ذاتش و چه از رهگذر محبت وی به خویش، قابل اثبات نیست.

۴. مکاشفه خدا از خودش

کارل بارث،^۱ مشهورترین اندیشمند مسیحی، در ابتدای کتاب خود، اصول قطعی/اعتقادات کلیسا، به بحث تثلیث پرداخته است. وی پس از طی مسیری طولانی برای اثبات عقلانی بودن تثلیث، مراحل را برای تثلیث می‌شمارد: خدا، سخن می‌گوید.

انسان گناه‌کار، توانایی شنیدن سخن را ندارد. با وجود این، انسان گناه‌کار کلام خدا را شنیده است؛ زیرا همین کلام، گناه‌کار بودن انسان را برای وی مکشوف می‌کند. برای حقیقی بودن مکاشفه نیز خدا باید این توانایی را داشته باشد که به رغم گناه‌کار بودن انسان، خویش را برای وی مکشوف کند.

لازم است بین مکشوف‌کننده و مکاشفه، انطباقی مستقیم باشد؛ یعنی خدا خویش را به‌عنوان خداوند مکشوف کند. مکاشفه نیز تکرار همان واقعیت خداست. بنابراین بین خدای مکشوف‌کننده و مکاشفه خدا در مورد خویش، انطباق است. بدین ترتیب، عیسی مسیح، مکاشفه خداست از خودش.

صرف این‌که عیسی را مکاشفه خدا بدانیم، کافی نیست، بلکه باید طریقی باشد تا به وسیله آن بتوان این مکاشفه را تشخیص داد. از سویی، انسان گناه‌کار بدون کمک الهی، توانایی این تشخیص را ندارد؛ لذا لازم است که خود تعبیر مکاشفه به‌عنوان مکاشفه نیز کار خدا باش. (روح‌القدس).^۲

کارل برث از طریق این مقدمات، نه تنها تثلیث را امری عقلانی می‌شمارد، بلکه معتقد است که اصولاً این عقل است که می‌گوید خدا باید به صورت تثلیث باشد و لذا خدای توحید، ضد عقل است.

1. Karl Barth..

۲. مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۳۵.

پاسخ

۱. این تبیین از تثلیث نیز بر اساس یکی از بدعت‌های مشهور تثلیث به‌نام بدعت مدالیستی، بنا شده است. بدعت مدالیستی، خدا را یک شخص می‌انگارد که البته به صورت‌ها و حالت‌های مختلفی در می‌آید. بنا بر استدلال کارل به ارث نیز همان شخصی که خویش را مکشوف می‌کند، مکاشفه می‌شود و به انسان‌ها در درک مکشوف بودن خویش یاری می‌رساند.
 ۲. واسطه در کشف نیز اگر خود خدا باشد، با معنای «واسطه» تنافی دارد؛ زیرا یک شیء نمی‌تواند واسطه بین خود و دیگران باشد. از طرفی، برای این که دگرگون نشود، خود، نیاز به واسطه دارد. در نتیجه به بی‌نهایت واسطه نیاز خواهیم داشت.
و اگر غیر خدا باشد، وحدت خدا از بین خواهد رفت و دو خدا به وجود خواهد آمد.
 ۳. خدا در تمام این مدل‌ها، برون‌ذاتی و متوقف بر وجود انسان‌هاست؛ زیرا اگر آن‌ها وجود نداشته باشند، او نه برای کسی مکاشفه می‌شود و نه کسی را نجات می‌دهد، در نتیجه دارای سه نقش نخواهد بود.
 ۴. ناگفته پیداست اگر برای آن که انسان پیام خدا را بشنود، نیازمند واسطه هستیم، لازم نیست این واسطه حتماً خود نیز خدا باشد و می‌تواند مخلوقی از مخلوقات خدا باشد که مانند انسان گناهکار نیست و توانایی شنیدن پیام خدا را دارد؛ مانند فرشتگان و... بنابراین مدل کارل بارت نمی‌تواند توجیه مناسبی برای تثلیث باشد.
 ۵. تمایز روابطی
بنا بر نظریه تثلیث، مسیحیان «یک خدا را در تثلیث عبادت می‌کنند... پدر خداست؛ پسر خداست، و روح القدس خداست، آن‌ها سه خدا نیستند، بلکه یک خدا می‌باشند».
- این باور نه چندان واضح، مسلماً نیازمند شرح و توضیحی اساسی است. یکی از مدل‌هایی که تثلیث‌گرایان، برای عقلانی کردن تثلیث ارائه کرده‌اند، به توضیح همین باور مجمل می‌پردازد.

باری، عمده‌ترین نقدی که بر تثلیث وارد شده و متکلمان مسیحی را به فکر مورد چاره‌جویی انداخته است، چگونگی تعدد سه‌گانه در ذات یگانه خداوند است. گریگوری نئوسیزریا^۱ با آگاهی از این مسئله، نقد خود را این‌گونه بیان می‌کند: چگونه می‌توان [در خدا] سه شخص داشت اما تنها یک [ذات] الوهیت؟^۲ اما بوئتیوس، در پاسخ می‌گوید: «روابط، باعث تعدد خدا در تثلیث می‌شوند.»^۳ توماس آکویناس نیز در این خصوص می‌نویسد:

اشخاص الهی، تنها توسط نسبت، از یکدیگر قابل تمایزاند، نه از منظر ذات... روابط، برای تمایز اشخاص تثلیث کافی هستند.^۴

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که نسبت، چگونه می‌تواند باعث تعدد سه‌گانه (تثلیث) خداوند گردد؟ برایان لفتو، پروفیسور فلسفه دانشگاه آکسفورد، مثالی بر مبنای «سفر در زمان» مطرح کرده است که این تمایز نسبی - شخصی را تا حدودی روشن تر می‌کند:

یوسف، کورش و فیلیپ قرار است اپرای سه صدایی اجرا کنند. از قضا، یوسف و کورش در ترافیک گیر کرده‌اند و نمی‌توانند خود را به برنامه برسانند. تنها فیلیپ در پشت پرده تالار اپرا، هاج و واج ایستاده است و با خود فکر می‌کند که چه‌طور می‌تواند یک قطعه سه صدایی را به تنهایی اجرا کند! در همین حال، ناگهان فکری به ذهنش خطور کرد. فیلیپ یادش آمد که دوستش جک، یک ماشین زمان ساخته است که با آن می‌تواند به گذشته برود. فیلیپ نقشه‌هایش را کشید و آن‌ها را این‌گونه عملی کرد: ساعت نه، فیلیپ (فیلیپ ۱) اپرا را شروع می‌کند و صدای اول را می‌خواند. پس از تمام شدن قطعه‌اش، از سن پایین آمده، داخل ماشین زمان جک می‌شود و باز بر می‌گردد به ساعت نه. پس از بازگشت به آغاز برنامه، فیلیپ (فیلیپ ۲) روی سن می‌رود. او به سمت راستش نگاه می‌کند و می‌بیند که فیلیپ گذشته (فیلیپ ۱) در حال خواندن صدای اول است. فیلیپ ۲ شروع به خواندن صدای دوم می‌کند. وقتی اپرا تمام شد، فیلیپ ۲ باز پیش دوستش جک می‌رود، و با ماشین زمان او، دوباره به ساعت نه بر می‌گردد.

1. Gregory of Neocaesarea.
2. Gregory of Neocaesarea, 1888, p. 44.
3. Boethius. On the Holy Trinity, VI.273.
4. Aquinas, Thomas. Summa Theologica I, q. 40, a. 3, ad 2.

فیلیپ (فیلیپ ۳) روی سن می‌رود. او می‌بیند که فیلیپ ۱ و فیلیپ ۲ در سمت راستش در حال خواندن صدای اول و دوم هستند. او (فیلیپ ۳) این بار صدای سوم سرود را می‌خواند. حاضران تالار اپرا، در آخر، شاهد شاهد سه خواننده بر سن بودند که با هماهنگی کامل، یک سرود سه صدایی را اجرا کردند؛ سرودی که تمام حاضران از آن کمال لذت را بردند.^۱

در این داستان، دو نکته به چشم می‌خورد:

۱. هر سه خواننده، همان فیلیپ هستند. (یک فرد و یک ذات‌اند و لذا ذاتاً تمایزی ندارند).

۲. آن سه خواننده، یک خواننده نبودند، ولی در واقع به شکلی (غیر ذاتی)، از هم تمایز داشتند.

در ادبیات آتناسیوسی می‌خوانیم: «خواننده ۱، فیلیپ است. خواننده ۲، فیلیپ است و خواننده ۳ هم فیلیپ است. این سه خواننده اگرچه متمایزند، اما سه فیلیپ نیستند.»

تمایز این سه خواننده، تمایزی زمان‌مند بود. در واقع در این مثال، زمان باعث تقسیم ذات واحد فیلیپ، در سه خواننده فیلیپ حاضر، ماضی و آینده شد.

تمایز زمان‌مند، نوعی از تمایز نسبی است؛ چراکه زمان، خود، امری نسبی و از مقوله رابطه^۲ است. در این مثال، رابطه یا نسبت، باعث تثلیث نسبی^۳ فیلیپ شده بود. به نظر براین لفتو، چنان که در مثال فوق مشاهده کردیم، چنین روابطی^۴ می‌توانند یک فرد را در حالات متعدد نسبی، یا به قول خود پروفیسور لفتو، در «ریشه‌های وجودی»^۵ متعدد بگسترانند، بدون این که کوچک‌ترین تأثیری بر فردیت، ذات و صفات بالذات^۶ بگذارند. نکته جالب این است که این «ریشه‌های وجودی» می‌توانند با هم معاشرت و آمیختگی شخصی نیز داشته باشند. لفتو می‌گوید: این جاست که الهیات تثلیثی و تفسیر پدران لاتین روشن‌تر می‌شود: «وجود خدای واحد در سه شخص نسبی متحد».

1. Leftow, Brian, 2004,p.76.

۲. یا بر اساس یک رابطه.

3. Relational.

۴. به خصوص روابط نشأت origin و علیت که ساختار رابطه زمان هم می‌باشند.

5. strands of life.

6. Per se.

مسیحیان باور دارند که از این مثال می‌توان نتیجه گرفت که نسب و روابط می‌توانند یک فرد را در حالات نسبی و «ریشه‌های وجودی» متعددی قرار دهند. همچنین می‌تواند نشان می‌دهد که وجود چنین روابط و نسبی در خدا، کاملاً منطقی و ممکن است. بنابراین تعدد «ریشه‌های وجودی» یا به قول کلیسا «تعدد اشخاص نسبی» در ذات یگانه و منفرد الهی (= آموزه تثلیث) ممکن و منطقی خواهد بود.^۱

پاسخ

باید توجه داشت در این توجیه، به جای «اقنوم»، از ایده «تناسب زمان‌مند» دفاع شده است. بنابراین می‌بایست ابتدا به تعریف دقیق اقنوم یا شخص بازگردیم و ببینیم که افراد تثلیث، صرفاً وجوداتی اعتباری‌اند یا واقعیت و تشخص خارجی دارند؟ در مثال برایان لفتو، تمایز این سه خواننده، تمایزی زمان‌مند بود. در این مثال، در واقع، زمان باعث تقسیم ذات واحد فیلیپ، در سه خواننده فیلیپ حاضر، ماضی و آینده شد، اما آیا مسیحیان نیز تمایز شخصیت‌های تثلیث را از نوع تمایز زمان‌مند می‌دانند؟ آیا این زمان بود که باعث تقسیم ذات واحد خدا، در سه اقنوم خدای پدر، خدای پسر و روح القدس گردید؟ پاسخ منفی است؛ زیرا پذیرش این امر، منجر به ابتلا به بدعت مدالیستی می‌شود. در مثال برایان لفتو، فیلیپ، همان فیلیپ است، اما با تناسب زمان‌مند همراه است، ولی در تثلیث نمی‌توانیم بگوییم پدر، همان پسر است، اما با یک تناسب زمان‌مند؛ زیرا بنا بر آموزه تثلیث، خدا در سه شخص یا سه hypostases وجود داشته^۲ و اقنوم ثلاثه، واقعاً از هم متمایزند.^۳ به دیگر سخن، این سه، سه شخص حقیقتاً جدا از هم هستند، نه سه زمان یا سه حالت و سه وجه. از طرفی، پسر به لحاظ منطقی می‌بایست در خطاب و رابطه جاودانی با «دیگری» باشد، «دیگری» ای که حقیقتاً و واقعاً از پسر متمایز است.

بنابراین اعتقاد به وحدانیت تثلیث و وجود سه رابطه زمان‌مند، با باور عموم مسیحیان که به فرمول مدالیستی اعتقاد ندارند، متفاوت است.

علاوه بر این، این مثال اشکالات دیگری را نیز به دنبال دارد:

۱. امکان سفر در زمان، مسئله‌ای فرضی و غیر علمی است و اثبات تثلیث از طریق فرضیه‌های غیر علمی، منطقی به نظر نمی‌رسد.

۱. در تنظیم این استدلال، از مناظرات صورت گرفته در باشگاه جوانان شیعه و مسیحی بهره گرفته شده است. (www.ngoic.ir/forum)

2. Wayne A. Grudem, 1995, p. 226.

3. Catechism of catholic church, 1993, p. 60.

۲. در مثال برایان لفتو، خدا محدود نشان داده می‌شود؛ زیرا محدودیت در زمان نیز خود، یک نقص است.
۳. طبق این مثال، می‌توان برای خدا، نقش‌ها و حالت‌هایی بیش از سه تا نیز در نظر گرفت.

ج: بخش سوم

توجیهات تشبیهی تثلیث با سایر دکترین‌ها

سومین بخش از توجیهات تثلیث‌گرایان، می‌کوشد که بین دکترین تثلیث با دکترین‌های دیگر مانند دکترین صفات خدا و دکترین وحدت وجود شباهت ایجاد کند. در ذیل به برخی از این توجیهات اشاره می‌گردد.

۱. مدل اسمای الهی

طبق این مدل، «پدر، پسر، روح القدس» اسم خاصی است که باید خدا را به آن نام بخوانیم.

نادرستی این تمثیل، پر واضح است؛ زیرا این مدل، تنها یک برچسب و اسم را به ما هدیه می‌دهد؛ درحالی که تثلیث، بیانگر وجود سه شخص متمایز است، نه یک شخص با سه اسم مختلف. به عبارت دیگر، وقتی می‌گوییم «خدا، صد اسم دارد»، این امر بیانگر وجود صد خدای متمایز نیست، بلکه تنها به وجود صد اسم برای خدای واحد اشاره دارد؛ همان‌طور که ممکن است یک شخص، دارای چندین اسم متفاوت باشد، اما این چند نام، او را به چند شخصیت متمایز تبدیل نمی‌کند.

۲. مدل صفات خدا

یکی دیگر از توجیهات رایج مسیحیان، تشابه بین تثلیث و صفات خداوند است. به نظر ایشان وقتی برای خدا، دو صفت ذاتی علم و قدرت (که عین ذات الهی‌اند) را اثبات می‌کنیم، در حقیقت وی را به صورت تثلیث (خدا، علم و قدرت) تصویر کرده‌ایم. بنابراین می‌توان وجود پسر و روح القدس و عینیت آن‌ها با ذات پدر را نیز همین‌گونه تفسیر کرد.

این بخش از مبشرین مسیحی، به این نکته توجه نمی‌کنند که آموزه تثلیث، از وجود سه خدای متمایز از هم سخن می‌گوید؛ درحالی که علم و قدرت، دو صفت از ذات واحدند و اشخاصی در مقابل ذات خداوند تلقی نمی‌شوند. در بحث آینده، این‌بار به بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳. وحدت وجود و تثلیث

تلاش تاریخی متفکران مسیحی برای ارائه تفسیری روشن از تثلیث، نه تنها نافرجام بوده بلکه بیشتر به ابهام آن کمک کرده است.^۱ بر همین اساس، در میراث کلامی و نظری مسیحیت، از تثلیث به عنوان رازی سر به مهر و امری برهان ناپذیر و فراعقلی نام برده می‌شود که به سبب محدودیت وجودی و ذهنی بشر، فهم و ادراک آن ناممکن است.

بعضی از مبشرین مسیحی، با الهام از نظریه وحدت وجود، تلاش کرده‌اند به تطبیق آموزه تثلیث با (یکی از تقریرهای) وحدت وجود بپردازند. از این رو ابتدا به تعریف دقیق و البته مختصر وحدت وجود و بیان تقریرهای مختلف آن پرداخته، و سپس ادعای این طیف از مسیحیان را بررسی می‌کنیم. در تعریف وحدت وجود با دو تبیین عمده مواجهیم:

➤ تبیین نخست: وحدت شفیعی وجود

عده‌ای از عرفا، به وحدت شخصی وجود معتقدند. این نحوه از وحدت وجود، با تقریرهای متفاوتی بیان شده است. به باور هندوها، در عالم، حقیقت واحدی به «نام هستی مطلق» و «برهمن وجود» وجود دارد و غیر از آن، هر آن چه را که وجود پنداشته‌ایم، خواب و خیال است. شبیه همین مضمون، به برخی از صوفیه نیز نسبت داده شده است. به عقیده این گروه، گویی عالم هستی، اجزای خداست. برخی از عرفای اسلامی نظیر محی‌الدین و قونوی نیز این نظریه را تأیید کرده‌اند. ابن عربی می‌گوید:

من زمانی در حال بی‌خودی، ذات خویش را در نور فراگیر و تجلی اعظم مشاهده می‌کردم... آن را در پیشگاه نور در حال رکوع و سجود می‌دیدم؛ درحالی که می‌دانستم من، همان رکوع‌کننده و سجودکننده‌ام... و از آن تعجب می‌کردم و می‌دانستم که آن، نه غیر من است و نه من!^۲

و در فتوحات مکیه می‌گوید:

منزه آن که اشیا را ظاهر کرد و خود، عین آن‌هاست.^۳

۱. ر. ک: میشل، ۱۳۸۱، ص ۷۵.

۲. ابن عربی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. ابن عربی، خواجوی (مترجم)، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۹.

➤ تبیین دوم: وحدت تشکیکی وجود

صدرالمতألهین شیرازی نیز قائل به وحدت وجود است و می‌گوید:

در عالم، کثرت وجود دارد و عالم خارجی متکثر است، اما تمامی این کثرت‌ها، به یک وحدت باز می‌گردند.

صدرا اضافه می‌کند:

گاهی دو شیء در هیچ‌یک از ذات، و اجزای ذات و لوازم با یکدیگر اختلافی ندارند، بلکه اختلافشان، در همان امر مشترک بین آنهاست. برای مثال، نور، در تمام مراتب خود، نور است و حقیقتی جز آن ندارد، اما با وجود این، بین نور شمع و نور خورشید و سایر نورها تفاوت وجود دارد. این تفاوت‌ها، به دلیل امری غیر از نور نیست، بلکه به علت شدت و ضعف مراتب مختلف نور است.^۱

صدرالمتألهین همین معنا را در وجود تطبیق می‌کند و می‌گوید:

حقیقت وجود، امری مشترک بین تمام مصادیق آن است. تفاوت مصادیق با یکدیگر نیز در مراتب آنهاست؛ لذا با در نظر گرفتن مراتب، کثیر است و با در نظر گرفتن اصل وجود، واحد است. در این جا یک وحدت تشکیکی و دارای مراتب وجود دارد که مراتب پایین‌تر آن، وابسته و نشئت‌گرفته از آن مرتبه بالا هستند. این امر، همان وحدت تشکیکی است.^۲

شباهت وحدت وجود و تثلیث

آموزه وحدت وجود، مورد تأیید دانشمندان علم کلام اسلامی نیست. به عقیده ایشان، اختلاف و تباین میان موجودات، به تمام ذات آنهاست. بنابراین هر موجودی که در خارج است، کاملاً غیر از موجود دیگر است. این متکلمان، انتقادات فراوانی را به آموزه وحدت وجود وارد می‌کنند که برخی از آنها از این قرارند:

تمام ما سوی الله، موجوداتی هستند که خداوند متعال، آنها را بدون سابقه وجودی‌شان (لا من شیء) آفریده است، نه اینکه آنها، از ازل وجود داشته و تجلیات و صورت‌های ذات باری‌اند. نظریه وحدت وجود، مستلزم این است که خداوند متعال، دارای زمان، مکان، حرکت، سکون، انتقال، تغییر، دگرگونی، حدوث، زوال، جسمیت،

۱. ملاصدرا، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۶.

۲. قیصری، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۱.

صورت و شکل باشد؛ درحالی که براهین مسلم، نصوص قطعی و ضرورت دین، برخلاف آن است.

لازمه وحدت وجود، نفی خالقیت خداوند متعال است؛ خالقیتی که ضرورت عقل و وحی است. این عقیده، مساوی با منحصر کردن وجود، به عالم متغیر و انکار ماورای آن است. عقیده فوق، ملازم با نفی مخلوقیت و حدوث حقیقی عالم است؛ درحالی که عقل و وحی بر ضروری بودن آن شهادت می‌دهد.^۱

عموم دانشمندان اسلامی با نفی وحدت وجود با تقریر فوق، تنها وحدت شهود را می‌پذیرند. وحدت شهود به این معناست که وقتی یک عارف، به مخلوقات خدا می‌نگرد، دست قدرت الهی را در آن می‌بیند، اما آیا تثلیث‌گرایان می‌توانند شباهتی بین وحدت وجود و آموزه تثلیث برقرار کنند؟ پاسخ، منفی است؛ زیرا بنا بر آموزه تثلیث، هر شخص، کاملاً خداست و لذا ما با سه خدا مواجهیم؛ درحالی که آموزه وحدت وجود، بر پایه نفی کثرت و اثبات تک خدایی بنا شده است. آیین نامه کلیسای کاتولیک، در توضیح تثلیث می‌گوید:

تثلیث، واحد است. ما به سه خدا اقرار نمی‌کنیم، بلکه به یک خدا در سه شخص، یعنی به تثلیث هم‌جوهر اقرار می‌کنیم. اشخاص الوهی، الوهیت واحد را در میان خود تقسیم نمی‌کنند، بلکه هر یک از آن‌ها، خدایی تام و تمام است. پدر همان است که پسر است، پسر همان است که پدر است، و پدر و پسر همان هستند که روح القدس است؛ یعنی ذاتاً خدای واحدند.

به تعبیر شورای چهارم لاتران^۲ (۱۲۱۵):

هر یک از اشخاص سه‌گانه، دارای آن واقعیت متعالیه‌اند؛ یعنی دارای جوهر، وجود یا ذات الهی‌اند... اشخاص الوهی واقعاً از یکدیگر متمایزند.^۳

اما در وحدت وجود، وجود هر موجود، یک خدای کامل و تام و تمام نیست، بلکه افاضه‌ای از وجود واجب الوجود است؛ همچون قطره یا موجی از دریا^۴ این امر، مهم‌ترین تفاوت میان وحدت وجود و تثلیث را رقم می‌زند و باعث می‌شود که

۱. میلانی، ۱۳۹۰.

2. Lateran.

3. Catechism of catholic church, 1993, p. 253-256.

۴. ملاصدرا، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۵۸.

تثلیت‌گرایان نتوانند مسئله وحدت وجود را به عنوان توجیهی برای دکتترین تثلیث مطرح کنند.

نتیجه

در آنچه گذشت خواندیم تثلیث مفهوم پیچیده و غیرقابل درکی است که به هیچ‌وجه با منطق سازگاری ندارد و تمامی تلاشهای اندیشمندان مسیحی برای توجیه و یا عقل پسند نمودن تثلیث تلاشی نافرجام و نادرستی است زیرا یا این تلاشی‌ها منجر به افتادن در دام بدعت‌های تثلیثی شده است و یا اینکه از حیثه خرد فراتر رفته و هیچ‌گیزی برای خرد‌پذیر نمودن تثلیث وجود ندارد.

بدیهی است این تحقیق میتواند قدمی کوچک در این مسیر باشد و تلاش‌های دیگری نیز در این راستا مورد نیاز است تا پژوهشگران بتوانند به مبانی بهتری از مباحث کلامی دست پیدا کنند. تحقیق در مبانی توحید، مبانی ضدیت تثلیث با منطق، و... از جمله تحقیق‌های مورد نیازی است که میبایست مورد اهتمام محققان قرار گیرد.

رنه گنون (René Guénon) محقق سنت‌گرا و پرآوازه فرانسوی که به دلیل مطابقت نداشتن الهیات مسیحی با منطق در سال ۱۹۱۲م به دین اسلام مشرف شد در این باره می‌نویسد:

مسیحیان به جای اینکه خود را به خدا نزدیک کنند، خدا را مسیحی کرده‌اند؛ از زمان مسیح، برای ایشان تصور خدا یا پرستش او جدا از مسیح که خدا - انسان است غیرممکن شده است و هر کس خدا را به آن شیوه که پیش از ظهور این آیین تصور می‌شود، تصور کند، او را به خداناشناسی و کفرگویی متهم می‌کنند. اگر کسی خدا را جز از عیسی بپذیرد، و یا عیسی را به خدایی بپذیرد، او را به دشمنی و بدخواهی عیسی و دشمنی با خدا، متهم می‌کنند؛ این در حالی است که برای مسلمانان پرستش خدای یگانه با عشق و محبت نسبت به عیسی و مادرش مریم تلفیق شده است. دیدگاه عموم مسلمانان این است که مسیحیان با پرستش انحصارگرایانه سه تجلی خداوندی، پرستش خدا را هم غصب می‌کنند، و آموزه مشترک تمام ادیان را نفی می‌کنند. عمده آنچه به سبب آن اسلام، مسیحیت را نکوهش می‌کند این است که مسیحیان تثلیث را هم‌تراز وحدت خدا قرار داده‌اند و خدا را به‌عنوان یگانه سه‌گانه تعریف می‌کنند و این همان حرفی است که مطلق‌بودن خدا را نفی می‌کند و قرآن نیز سه‌گانه بودن امر مطلق را نادرست می‌داند.^۱

۱. ویکی‌پدیا، واژه تثلیث.

منابع

۱. ابن عربی، اکبرمحمی الدین (۱۳۸۹)، ترجمه فتوحات مکیه، محمد خواجوی (مترجم) مولى.
۲. شیرازی، صدرالدین محمد (۱۴۱۹)، الحکمۃ المتعالیة فی الاسفار الاربعۃ العقلیة، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ پنجم.
۳. شیرازی، صدر الدین، الاسفار الاربعه، قم؛ منشورات مصطفوی.
۴. فخر (مترجم) (۱۳۸۰). تاریخ تمدن اسلام و عرب، تهران: افراسیاب.
۵. قیصری، داود بن محمود (۱۳۸۲)، شرح فصوص الحکم، تحقیق حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
۶. مصباح یزدی (۱۳۶۸)، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، مرکز نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۷. مک گراث، الستر، درآمدی بر الاهیات مسیحی، ترجمه عیسی دیباج، تهران: انتشارات کتاب روشن.
۸. میشل، توماس (۱۳۸۱)، کلام مسیحی، ترجمه توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، چاپ اول.
۹. میلانی، حسن (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، دفتر ویژه: توحید یا وحدت وجود، مجله سمات، ش پنجم.
۱۰. الیوت، استوارت (۲۰۰۷)، راز تئلیث، انتشارات نور جهان.

11. Aquinas, Thomas. *Summa Theologica*. 2nd ed. Vol. Prima pars.
12. Aquinas, Thomas. *Summa Theologica*. Published Ave Maria Press , 1948 , Hardcover
13. Athanasius of Alexandria. *Four Discourses Against the Arians*. Christian Literature Publishing Co. , 1892.
14. Augustine, Saint. *Trinity*. New York: New City P, 1998.
15. Boethius. *On the Holy Trinity* ; Publisher BRILL, 1992.
16. *Catechism of the Catholic Church* , Latin text copyright (c) Libreria Editrice Vaticana, Citta del Vaticano, 1993.
17. *Catholic Encyclopedia* , Robert Appleton Company New York, NY , (2010)
18. Dir. McMaster University, Canada, *The Concept of God in Christianity and Islam debate*. March 6, 2002. Perf. Dr. William Lane Craig vs. Shabir Ali.
19. Due, William J. La. *Trinity guide to the Trinity* ; Pa: Trinity P International, 2003.
20. Gregory Nazianzen (330 – 390). *ORATIONS*. Christian Literature Publishing Co., 1894
21. Gregory of Neocaesarea. "A Declaration of Faith: A Sectional Confession of Faith." *The Ante-Nicene Fathers: The Writings of the Fathers down to A.D. 325*. Ed. Alexander Roberts

- Roberts and James Donaldson. Vol. VI. New York: Christian Literature Company, 1888.
22. Hickman, Larry Hickman A. , and Thomas M. Alexander, eds. *The Essential Dewey: Ethics, Logic, Psychology...* Indiana UP, August 1, 1998.
 23. Hilary of Poitiers (c. 300 – c. 368). *On the Councils (De synodis) – Enhanced* ; Bieber Publishing;2011. E.W. Watson (Translator).
 24. Karl Barth ; Geoffrey William Bromiley (Editor) , *The doctrine of the word of God*, Published 2004 by T & T Clark International .
 25. Kenneth S. Latourette, *History of Christianity*, Published harpersan francisco1953
 26. Leftow, Brian, 2004, "A Latin Trinity", Faith and Philosophy, 21 .
 27. Leftow, Brian. "A Latin Trinity." Oxford Readings in Philosophical Theology. By Michael Rea. Oxford: Oxford UP, 2009.
 28. Love. (2009, March 18). *New World Encyclopedia*. Retrieved 23:37, May 13, 2009 from <http://www.newworldencyclopedia.org/entry/Love?oldid=938944>
 29. Peirce, Charles S. *Chance, love, and logic philosophical essays*. Lincoln: University of Nebraska P, 1998.
 30. Saint John Chrysostom (347–407). *Homilies on the Gospel of Saint Matthew* ; EditorPhilip Schaff ; Kessinger Publishing, 2004.
 31. St. Basil the Great. (329-379) "Letter CV1. " Letter to The deaconesses, the daughters of Count Terentius.
 32. *The Book of Common Prayer* (N. Y. Seabury Press, 1979) ,
 33. *The Catholic Encyclopedia*. Vol. 7. New York: Robert Appleton Company, 1910. 1 Aug. 201011 May 2009
 34. Wayne A. Grudem, *Systematic theology* , Publisher: Zondervan (January 5, 1995).
 35. Wippel, John Wippel F. , Allan B. Wolder, Paul Edwards Edwards, and Richard H. Popkin, eds. *Medieval Philosophy: From St. Augustine To Nicholas Of Cusa*. Publisher: Free Press; 12th Printing edition (January 1, 1969).
 36. www.ngoic.ir/forum/
 37. www.Taslis.blogfa.com
 38. www.taslis.blogfa.com.